

نقش مادر در تربیت روانی و اجتماعی فرزند

محمد عارف صداقت^۱

چکیده

اهمیت نقش مادر در تربیت فرزند بر کسی پوشیده نیست. بخشی از این نقش مادرانه، به تربیت روانی و اجتماعی کودک مربوط می‌شود که در این پژوهش بررسی شده است. در این تحقیق از روش اسنادی و زمینه بی و از ابزار پرسش‌نامه و مصاحبه در چند دانشگاه افغانستان، استفاده شده است. برای به دست آوردن دیدگاه اسلامی به منابع اسلامی و دیدگاه اندیشمندان مسلمان به آثار آنان مراجعه شده و برای به دست آوردن دیدگاه روان‌شناسان به کتاب‌های روان‌شناسی مراجعه شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که مادر نقش بیشتری در تربیت روانی و اجتماعی فرزند دارد. از این رو باید در انتخاب مادران آینده دقت لازم شود و درعین حال مادران نیز در قبال تربیت فرزندانشان، همت و درایت لازم را به خرج دهند.

واژگان کلیدی: نقش مادر، تربیت فرزند، تربیت روانی، تربیت اجتماعی

۱. گروه علوم تربیتی، مجتمع آموزش عالی علوم انسانی – اسلامی، جامعة المصطفی العالمیه، غزنی، افغانستان.

مقدمه

بحث تربیت اجتماعی و تربیت روانی فرزند، در روان‌شناسی به‌صورت کلی و در روان‌شناسی پرورشی به‌صورت خاص بیشتر با عنوان رشد، مطرح و بررسی گردیده است. در این مقاله نقش مادر در تربیت فرزند، در حوزه تربیت روانی و اجتماعی برجسته و بررسی شده است. از آنجا که فرزند از بدو به وجود آمدن تا تولد و حتی آغاز سن جوانی بیشترین انس و ارتباط و همراهی را با مادر دارد و از سویی مادر را الگوی مقدس می‌داند، نقش مادر در شکل‌گیری شخصیت فرزند و نیز تربیت و خوی اخلاق او بسیار برجسته است. این اصل هم در منابع دینی به‌صورت اکید اشاره شده و هم در علم روانشناسی اثبات شده است. لذا برای تربیت فرزند، این مادران هستند که باید بیشتر تلاش کنند تا ارزش‌های مورد پسند خود را به فرزندان خود بنمایانند. اکنون ابتدا مفاهیم کلیدی مقاله را تعریف می‌کنیم و سپس به اصل عنوان می‌پردازیم.

۱. مفاهیم کلیدی

۱-۱. تربیت روانی - اجتماعی

تربیت اجتماعی عبارت است از فرایند شکوفاسازی میل فطری آدمیان به زندگی جمعی و دیگرگرایی و پرورش آنان برای سازگاری، همگرایی، برادری، عدالت ورزی، احسان و مواسات در راستای دستیابی به حیات طیبه و تشکیل امت واحده اسلامی، متبلور در مدینه النبی. (شاملی و دیگران، ۱۳۹۳: ۴۳۴) رشد روانی - اجتماعی اصولاً دگرگونی‌های مربوط به شخصیت، هیجان‌ها و روابط با دیگران را در برمی‌گیرد. (وندروندن، ۱۳۸۵: ۱۲) اجتماعی شدن فرایندی است که به انسان، راه‌های زندگی کردن در جامعه را می‌آموزد، شخصیت می‌دهد و ظرفیت‌های او را در جهت انجام وظایف فردی و به‌عنوان عضو جامعه، توسعه می‌بخشد. (کوئن، ۱۳۹۳: ۱۰۱)



۲-۱. جامعه‌پذیری فرزندان

بدون تردید ساختار خانواده و جایگاهی که کودک در خانواده اشغال می‌کند، در رشد شخصیت وی نقش مهمی ایفا می‌کند. به‌استثنای موقعیت‌های ویژه، مثل پرورشگاه‌ها یا مهدکودک‌ها که کودک با گروه‌هایی از افراد در ارتباط است، غالباً ارتباطات اجتماعی کودک منحصر به مادر یا کس دیگری است که به‌جای مادر از او مراقبت می‌کند و ارتباط گسترده‌تر با محیط اطراف نیز غالباً از طریق مادر برقرار می‌شود. (کریمی، ۱۳۹۳: ۴۱) پدر و مادر باید در برابر هر نوع بی‌احترامی و هر نوع کلام زشت و ناپسند واکنش نشان دهند؛ باید به ادب و نزاکت بها داده، متقابلاً آن را از فرزندان خود بخواهیم به ما به‌عنوان پدر و مادر و به مردم به‌عنوان انسان‌های روی زمین، احترام بگذارند. باید به فرزندان خود تفهیم کنیم که ما به آن‌ها احترام می‌گذاریم و برایشان ارج و قرب قائلیم. با احترام گذاشتن به بچه‌ها و انتظار احترام متقابل، به آن‌ها درسی می‌آموزیم که در بطن تعلیم و تربیت اخلاقی نهفته است. احترام خیابان دوطرفه است؛ تا احترام نگذارید، احترام نمی‌بینید. (لیکونا، ۱۳۹۴: ۳۴) فرزندان این درس را که باید به دیگران احترام بگذارند تا احترام گذاشته شوند و درعین حال باید به ارزش‌های اجتماعی پایبند باشند، عملاً از خانواده به‌خصوص از مادر می‌آموزند.

۳-۱. الگوگیری اجتماعی (تقلید)

الگو در لغت فارسی عبارت است از: «روبر، مدل، سرمشق، مثال، نمونه» (دهخدا، ۱۳۷۳، ماده الگو) و معادل عربی آن اسوه، قدوه، مثال و مقتداست (طریحی، ۱۳۷۵، ۱: ۲۸)؛ و معادل انگلیسی آن «Mould, Pattern, Sample Type, Standard, Model». (کراولی، ۲۰۰۶: ۲۲۸)

اما الگو در اصطلاح، نمونه‌ای است که آن را قالب قرار می‌دهند تا مانند آن را بسازند. الگوی انسانی همان شخصیتی است که انسان می‌خواهد در پیمودن راه زندگی او را پیشگام قرار دهد و مانند او مسیر زندگی را پیماید و گام در جای پای او بگذارد. چنانکه گفته‌اند: «یک الگو چیزی است که ساخته می‌شود تا برای ساختن



نمونه‌های دیگر سرمشق قرار گیرد». (نیک گهر، ۱۳۸۳: ۱۱۳) در تعریف دیگری گفته‌اند: «الگو نقشه کلی انجام کاری است که به مقتضیات و وضعیت جزئیات اجرایی، می‌توان در آن تغییراتی ایجاد کرد». (فردانش، ۱۳۹۰: ۵۴)

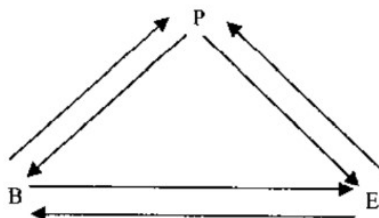
الگودهی یا الگوسازی یکی از روش‌های تربیت است که در زندگی انسان‌ها تأثیر فراوان دارد؛ زیرا الگورفتار و گفتار الگوگیرنده را شکل می‌دهد یا به تعبیری شخصیت آن‌ها را می‌سازد. چنانکه برخی از روان‌شناسان گفته‌اند: «الگوها قدرتمند هستند؛ زیرا آن‌ها دریچه‌ای را می‌سازند که ما از طریق آن دنیا را می‌بینیم». (استیفن آر. ۱۳۷۶: ۳۲)

الگو می‌تواند در همه‌چیز به ما کمک کند؛ زیرا ما به‌صورت عملی و برای تمام مهارت‌هایی که به آن‌ها نیاز داریم، به الگوبرداری از افراد موفق می‌پردازیم. اگر فردی بتواند به‌خوبی کاری را انجام دهد، ما هم می‌توانیم به‌خوبی آن مهارت را یاد بگیریم. در این وضعیت ما باید با دقت و با شرح و تفصیل کافی به جمع‌آوری اطلاعاتی پردازیم که برای موفقیت ضروری است و آن‌ها را به‌صورتی آماده و مرتب کنیم که برای انجام دادن کار لازم است. (مک درموت و جاگو، ۱۳۸۶: ۳۹)

آلبرت بندورا^۱ که یادگیری اجتماعی را مطرح کرده، براین باور است که یادگیری هر رفتار جدید، حاصل سه عامل مهم فرد، محیط و رفتار است و این سه عامل روی هم تأثیر دارند. رفتار به شکل ساده نتیجه محیط و فرد نیست و همین‌طور محیط نیز به‌سادگی نتیجه فرد و رفتار نیست. این تأثیر متقابل، به اصطلاح جبرگرایی متقابل^۲ نامیده می‌شود و اساس نظریه یادگیری اجتماعی است. (بالدوین و بامر و روبین، ۱۳۹۴: ۱۰)

1. Albert Bandura

2. Reciprocal determinism



شکل ۱-۴، تعیین گر متقابل شخص = (P)، محیط = (E) و رفتار = (B) بر یکدیگر

نظریه بندورا بر سرمشق‌گیری به عنوان منبع قدرتمند رشد تأکید دارد که به تقلید یا یادگیری مشاهده‌ای نیز معروف است. بچه‌ای که بعد از کف زدن مادرش این کار را انجام می‌دهد، کودکی که همبازی خود را به همان صورتی که در خانه تنبیه شده، کتک می‌زند، نوجوانی که مانند دوستان خود در مدرسه لباس می‌پوشد و موی خود را آرایش می‌کند، یادگیری مشاهده‌ای را آشکار می‌سازد. (برک، ۱۳۹۰، ۱: ۳۰)

روش الگوگیری در تربیت و درمان بسیاری از بیماری‌ها مؤثر است. در این روش رفتاردرمان‌گر، مراجع را با الگوی رفتاری مناسب مواجه می‌کند تا مراجع، اعمال و رفتار الگوی موردنظر را از راه تقلید بیاموزد. در این فرایند تقویت اعمال تقلیدشده و تمرین و تکرار آن‌ها به یادگیری خصیصه‌های رفتاری منظور منجر می‌شود. این روش کاربرد بیشتری نسبت به تقویت و تنبیه دارد. «درواقع یادگیری از طریق الگوبرداری معمولاً از یادگیری به کمک تقویت یا تنبیه مستقیم سودمندتر است». (جفری پی، داگلاس ای، برنستاین و ویکی پرز، ۱۳۹۰: ۳۴۴)

همان‌گونه که در آموزه‌های اسلامی مطرح شده است، الگودهی در اصل برای اعمال خوب و پسندیده است و به این نکته در روان‌شناسی نیز توجه کرده‌اند؛ زیرا با الگودهی رفتار صحیح برای یادگیرنده نشان داده می‌شود. یادگیرنده رفتار الگورا مشاهده و سپس از الگو تقلید می‌کند. برای مؤثر واقع شدن الگودهی، یادگیرنده باید دارای مهارت‌های تقلیدی باشد. به عبارت دیگر یادگیرنده باید به الگو توجه کند و فقط رفتار الگورا اجرا

1. Person
2. Environment
3. Behaviour

کند. از آنجاکه تقلید کردن رفتار دیگران تقریباً در موقعیت‌های مختلف تقویت شده است، اکثر افراد دارای مهارت‌های تقلیدی هستند. (میلتن برگر، ۱۳۹۴: ۹۳)

الگوگیری و الگو بودن همواره در زندگی انسان وجود داشته است. برخی خود را الگو و برخی دیگر الگوگیرنده معرفی کرده‌اند و انسان‌ها، این‌گونه زندگی را به سر برده و به سر می‌برند. امروزه برخی از روان‌شناسان اجتماعی-شناختی، مانند بندورا، یادگیری و تربیت را به شدت متأثر از طریق الگو برداری و سرمشق‌گیری می‌دانند. (آزاد، ۱۳۸۴: ۴۹)

یادگیری اجتماعی اصطلاحی است که بندورا آن را مطرح کرد. وی عقیده دارد که برای تغییر رفتار از سرمشق‌گیری استفاده می‌شود که در آن آزمودنی‌ها را وامی‌دارند تا سرمشق را در موقعیتی مشاهده کنند که برای آن‌ها ترس‌آور یا اضطراب برانگیز است. (شولتز و شولتز، ۱۳۸۴: ۳۸۸) یافته‌های بندورا نشان می‌دهد که ما نیز تمایل داریم تا تحت تأثیر سرمشق‌هایی قرار بگیریم که از نظر منزلت و شخصیت بالا هستند (همان: ۳۸۷) و از راه الگو برداری یا سرمشق‌گیری^۱ با مشاهده سایر افراد و منطبق کردن الگوی رفتارمان بر الگوی رفتار آن‌ها، یاد می‌گیریم. (همان: ۳۸۶).

از این‌رو یکی از روش‌های مهم تربیت و تغییر رفتار در روان‌شناسی الگوگیری است. چنانکه در آزمایش‌های روان‌شناسان این مطلب به اثبات رسیده است. بندورا پی برد کودکانی که مدلی را در فیلمی مشاهده کردند که به دلیل رفتار پر خاشگرانه‌اش تنبیه شد، در مرحله بعد در مقایسه با کودکانی که مدل را در حال دریافت پاداش در فیلم دیده بودند، رفتارهایشان را کمتر با رفتار مدل مطابقت دادند. در عین حال، زمانی که برای تقلید اعمال پر خاشگرانه مدل پاداش‌های جذاب به کودکان داده شد، این تفاوت از بین رفت. (برنایس لات... و دیگران، ۱۳۷۵: ۴۳)

بندورا و رأس (۱۹۶۳)، در مجموعه مطالعات «خرس عروسکی»، پدیده‌های یادگیری مشاهده‌ای و شرطی شدن نیابتی را به خوبی نشان دادند. در این مطالعات، کودکانی که پاداش گرفتن رفتار پر خاشگرانه یک بزرگسال با یک «خرس» عروسکی بادی را دیده بودند، وقتی با خرس عروسکی در یک اتاق قرار می‌گرفتند، بیش از



کودکانی که رفتار پرخاشگرائه الگو را ندیده بودند یا تنبیه شدن الگو به دلیل آن رفتار را دیده بودند، با آن خرس پرخاشگرانه رفتار می‌کردند. (جفری پی، داگلاس ای. برنستاین و ویکی پرز، ۱۳۹۰: ۳۳۵)

در تحقیق دیگری گروسک و منلاو^۱ (۱۹۶۷) نشان داد کودکانی که از سگ می‌ترسیدند، پس از مشاهده مکرر مدل همسالی که از سگ نمی‌هراسید و به آن‌ها نزدیک می‌شد، بیشتر به سگ‌ها نزدیک شدند و تماس بیشتری با آن‌ها برقرار کردند. به همین ترتیب، گیر و تارتلتاب^۲ (۱۹۶۷) پی بردند دختران دانشجویی که به شدت از مار می‌هراسیدند، بلافاصله پس از مشاهده مدلی که به آرامی به مارها نزدیک شد، به مار نزدیک شدند. (همان: ۴۸)

با توجه به آنچه یاد شد، الگو در زندگی فرد تأثیر بسیاری دارد. به‌ویژه اگر الگو نزد الگوگیرنده مقدس نیز باشد، تأثیر بیشتر خواهد شد. مادر یکی از الگوها است که هم مقدس است، هم با کودک همواره سروکار دارد و می‌تواند الگوی خوبی یا بدی باشد و فرزند را تربیت کند، به‌ویژه در بخش روابط اجتماعی و رابطه با جنس مخالف و همسر آینده‌اش؛ زیرا کودک از طرفی با پدر یا مادر (پسر با پدر و دختر با مادر) همانندسازی می‌کند و رفتار والدین را به‌عنوان الگوی مناسب مورد توجه قرار می‌دهد و از طرفی، رابطه هریک از پدر یا مادر را با دیگری برای رابطه با جنس مخالف به‌عنوان الگو، مورد نظر قرار می‌دهد. (سیف و دیگران، ۱۳۸۹، ۱: ۲۹۲)

۲. مادر مهم‌ترین الگوی اجتماعی برای فرزند

در ذیل این عنوان، نخست دو مقدمه را باید اثبات کنیم تا به نتیجه دست یابیم:

۱. مادر طبعاً محبوب فرزندان است و محبت او در نهاد کودک نهاده شده است؛
۲. چون مادر محبوب فرزندان است، الگوی فرزندان نیز قرار می‌گیرد و بر تربیت آنان تأثیر فراوان دارد.

مقدمه اول را باید هم از آموزه‌های اسلامی گرفت، هم از طریق علمی اثبات کرد. مقدمه دوم را نیز باید علم و تجربه اثبات کند که هرکسی را انسان بیشتر دوست داشته

1. Menlove.

2. Turtetaub.



باشد، از او بیشتر الگوگیری و پیروی می‌کند.

اما مقدمه نخست؛ در آموزه‌های اسلامی به این نکته تأکید شده که محبت مادر امر درونی است. دو حدیث با اندک تفاوت درباره دوستی فرزند و مادر آمده است که یکی اصل طبیعی بودن محبت مادر را اثبات می‌کند و بر اساس همین اصل این محبت را از سرزنش خارج می‌داند. چنانکه امام علی^(ع) در بحث اول می‌فرماید: «النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا وَالْوَلَدُ مَطْبُوعٌ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ؛ مردم فرزندان دنیا هستند و فرزند با دوستی مادر سرشته شده است». (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۳۷)

در حدیث دیگری آن حضرت فرموده است: «النَّاسُ أَبْنَاءُ الدُّنْيَا وَلَا يَلَامُ الرَّجُلُ عَلَى حُبِّ أُمِّهِ؛ چون محبت مادر امر طبیعی است، بر امر طبیعی ملامتی نیست». (مجلسی، ۱۴۰۴، ۷۰: ۱۳۱)

گرچه سخن درباره دنیا است، ولی محبت مادر چه دنیا باشد، یا مادر واقعی، به گونه‌ای است که اگر بد هم باشد، دیدگاه فرزند اجازه نمی‌دهد که مادر را بد ببیند. بدترین مادر هم در چشم فرزند، بهترین مادر است؛ زیرا فرزند همیشه به مادر از چشم عشق می‌نگرد و کسی که با این دید ببیند، جز خوبی نمی‌بیند. به تعبیر وحشی بافقی، دید مجنون نسبت به لیلی این گونه است:

به مجنون گفت روزی عیب‌جویی که پیدا کن به از لیلی نکویی
که لیلی گرچه در چشم تو حوری است به هر جزوی ز حسن او قصوری است
ز حرف عیب‌جو مجنون برآشفت در آن آشفتگی خندان شد و گفت
اگر در دیده مجنون نشینی به‌غیر از خوبی لیلی نینی

اما مقدمه دوم که هرکس را بیشتر دوست داشته باشیم، باید از او الگو بگیریم. در روان‌شناسی نیز اثبات شده که هرکسی را که بیشتر قبول داشته باشید و محبوب شما باشد، از او بیشتر الگو خواهید گرفت؛ زیرا در الگوگیری مهم‌ترین چیز، رابطه و باوری است که میان الگو دهنده و الگو گیرنده حاکم است. الگو گیرنده تلاش می‌کند از الگوی خویش تقلید و الگو برداری کند و او را سرمشق خویش قرار دهد. منتها به دلیل شدت علاقه نمی‌تواند زشتی را تشخیص دهد و هر چه این



رابطه عمیق‌تر باشد، الگوگیری بیش‌تر خواهد بود. چنانکه روان‌شناسان گفته‌اند الگوگیری در جهت مثبت و منفی اثر دارد و هر چه روابط، عاطفی‌تر و صمیمی‌تر باشد، الگوبرداری بیشتر و سهل‌تر خواهد بود. نتایج مطالعات انجام‌شده از دهه ۱۹۶۰ تاکنون، نشان داده که کودکان از رفتار الگوهای جذاب و موردعلاقه‌شان تقلید می‌کنند. (کراهه، ۱۳۹۰: ۱۴۴)

با توجه به همین یافته‌های علمی، امروزه برای ایجاد تغییر در رفتار و باور ملت‌ها سعی می‌کنند از الگودهی استفاده کنند. از این‌رو افراد متنفذ و محبوب را به کاری وامی‌دارند یا از آن فیلم و کارتون ساخته، در سطح جامعه پخش می‌کنند تا تأثیر بیشتر در جامعه داشته باشد. چنانکه در اسلام نیز انسان‌های شایسته و پیامبران را الگو معرفی می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»؛ (احزاب: ۲۱) برای شما اگر به خدا و روز قیامت امید می‌دارید و خدا را فراوان یاد می‌کنید، شخص رسول الله مقتدای پسندیده‌ای است. درباره حضرت ابراهیم و رهروانش می‌فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَاؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ»؛ (ممتحنه: ۴) قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند، سر مشقی نیکو است، آنگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می‌پرستید، بیزاریم. به شما کفر می‌ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید.

امام حسین^(ع) نیز می‌خواست در عمل برای انسان‌ها الگوی تربیت و زندگی ارائه دهد که چگونه در برابر ستم قیام کنند. همان‌گونه که خود را الگو معرفی کرده و می‌فرماید:

وَقَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتَ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِيَعَتِكُمْ، أَنْتُمْ لَا تَخَذُلُونِي، فَإِنْ وَفَيْتُمْ لِي بِيَعَتِكُمْ فَقَدْ اسْتَوْفَيْتُمْ حَقَّكُمْ وَحَظَّكُمْ وَرُشِدَكُمْ، وَنَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي وَوَلَدِي مَعَ أَهَالِيكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ، فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ؛ نامه‌های شما به من رسید و فرستادگان شما



بیعت‌هایتان را به من رساندند که مرا خوار نخواهید کرد. پس اگر به عهد خویش وفا کردید، به حق و رشد کامل خویش رسیده‌اید. در این صورت خودم با شما و خانواده و فرزندانم با فرزندان و خانواده‌های شما خواهند بود و من هم الگوی شما هستم. (گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، ۱۴۲۵: ۴۳۸)

خوشبختانه یافته‌های جدید علمی اثبات می‌کند که لازم نیست الگودهی همواره به صورت زنده باشد، بلکه الگودهی ممکن است زنده یا نمادی باشد. در الگودهی زنده، شخص دیگری رفتار مناسب در موقعیت مناسب را نمایش می‌دهد. در الگودهی نمادی، رفتار صحیح از طریق نوار ویدئویی، نوار شنیداری یا احتمالاً از طریق کارتون یا فیلم نمایش داده می‌شود. (میلتن برگر، ۱۳۹۴: ۹۵)

همچنین هر چه انسان در سنین پایین‌تر قرار داشته باشد و اطلاعاتش اندک باشد، بیش‌تر تحت تأثیر الگو قرار می‌گیرد و به سمت ارزش‌های موردنظر او کشیده می‌شود. چنانکه گفته‌اند: «به‌طور کلی هرچه آگاهی ما دربارهٔ مطلبی کم باشد، بیشتر تحت تأثیر نظر کسانی قرار می‌گیریم که برای ما به‌عنوان سرمشق و نمونه قابل احترام هستند». (کرومبولتز، ۱۳۷۶: ۱۰۳)

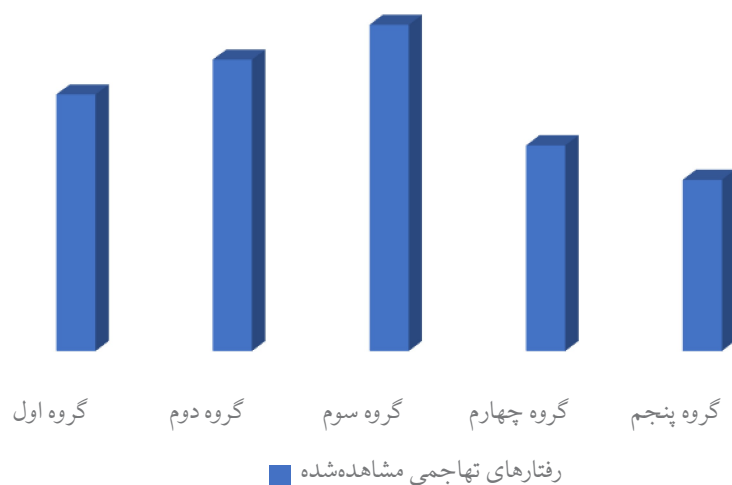
بنابراین مادران نقش اساسی در تربیت و حتی هدایت و گمراهی فرزندان‌شان دارند. پس می‌توان از طریق الگودهی افراد قابل قبول، گونه‌های رفتار را تسهیل کرد و تربیت مناسب را از راه سرمشق دهی آموخت. آن‌هم از طریق سرمشق مطلوب و پذیرفته شده برای یادگیرندگان و تربیت شوندگان.

از آنجاکه مادر محبوبیت بیشتر دارد، این نکته را تجربه نیز تأیید کرده است. چنانکه آزمایش معروف باندورا در یک مهد کودک این نکته را اثبات می‌کند. باندورا کودکان مهد را به پنج گروه آزمایشی تقسیم کرد. در گروه اول، کودکان به مشاهده رفتار الگویی فرد بزرگ‌سالی پرداختند که به‌طور فیزیکی به آدمک پلاستیکی حمله و با او مشاجره می‌کرد. در گروه دوم، کودکان حوادث و رفتار فوق را در فیلمی مشاهده می‌کردند. در گروه سوم، کودکان رفتار تهاجمی شخصیت‌ها را در فیلم کارتون می‌دیدند. در گروه چهارم (گروه کنترل)، کودکان در هیچ‌یک از سه موقعیت فوق قرار



نگرفتند و در گروه پنجم، کودکان الگویی را با رفتار آرام، مطیع و غیرتهاجمی مشاهده می‌کردند. بعد از مشاهده رفتارهای مختلف در زمان معین‌شده، تمام کودکان در موقعیت یکسانی قرار داده شدند.

آزمایشگران از طریق یک پنجره به مشاهده رفتار کودکان پرداختند و رفتارهای تهاجمی لفظی و عملی آنان را یادداشت کردند. تحلیل یادداشت‌ها نشان داد کودکان گروه اول تا سوم که الگوی پرخاشگری را دیده بودند، رفتار تهاجمی بیشتری نسبت به گروه کنترل (گروه چهارم) از خود نشان می‌دادند (نمودار ۱ - ۴). برعکس، گروهی که الگوی رفتار آرام، مطیع و غیرتهاجمی را مشاهده کرده بودند، رفتار تهاجمی کمتری نسبت به گروه کنترل بروز می‌دادند.



نمودار ۱ - ۴ میانگین تعداد پاسخ‌های تهاجمی در آزمایش‌های مختلف

باندورا از تحلیل این آزمایش نتیجه گرفت که ارائه الگو می‌تواند در رفتار کسانی که به مشاهده رفتار الگو می‌پردازند، دست‌کم سه اثر بگذارد:

۱. موجب آموختن رفتار جدید شود. مشاهده‌کننده می‌تواند رفتار تازه را از مشاهده رفتار الگو بیاموزد. در آزمایش فوق، بسیاری از کلمات تهاجمی ادا شده یا رفتارهای تهاجمی انجام‌شده به وسیله الگو در گروه‌های اول تا سوم، به‌طور لفظی و عملی توسط کودکانی تکرار می‌شد که این الگو را مشاهده کرده بودند.

۲. رفتارهای آموخته‌شده قبلی را تقویت کند. آزمایش نشان داد که مشاهده رفتار الگو، به‌سادگی ممکن است ظهور رفتار آموخته‌شده قبلی را تسهیل و تشدید کند، به‌ویژه وقتی که رفتار ارائه‌شده از طرف الگو به رفتارهایی شباهت داشته باشد که کودکان قبلاً آموخته‌اند؛ مثلاً مقایسه پاسخ‌های تهاجمی گروه کنترل با پاسخ‌های سطح بالای گروه‌های آزمایشی اول تا سوم نشان می‌دهد که الگو علاوه بر ارائه رفتار تازه، ممکن است رفتارهای قبلی کودک را تشدید و تقویت کند که یا بروز نمی‌داده یا به‌ندرت انجام می‌داده است.

۳. از بروز رفتارهای آموخته‌شده قبلی جلوگیری کند. مشاهده رفتار الگو، می‌تواند بر رفتارهای آموخته‌شده قبلی اثر بگذارد و از بروز آن‌ها جلوگیری کند یا تکرار آن‌ها را کاهش دهد. مقایسه رفتار کودکان در گروه پنجم یا گروه کنترل نشان داد که مشاهده الگو می‌تواند مانع بروز رفتار از قبل آموخته‌شده بشود. چنانکه در آزمایش فوق نمره پاسخ‌های تهاجمی در آزمایش گروه پنجم، پایین‌تر از سایر گروه‌ها و در حدود خط پایه میانگین بود. (شعبانی، ۱۳۹۴، ۱: ۳۷ و ۳۸)

با توجه به تحقیق باندورا، مادر که به‌عنوان الگو و شخصیت پذیرفته شده برای فرزند مطرح است، بدون شک می‌تواند در تربیت و شکوفاسازی استعداد فرزند یا بروز رفتارها بیشترین تأثیر را داشته باشد.

یکی از مراحل تربیت، یادگیری اجتماعی یا الگوپذیری است که کودکان از الگوها و کسانی فرامی‌گیرند که با آنان در ارتباطند. از آنجاکه مادر یکی از کسانی است که همواره در کنار فرزندان است، بیشترین و درعین حال مهم‌ترین اوقات کودک با او سپری می‌شود، آن‌هم در زمانی که کودک در مرحله تقلید قرار دارد. از این‌رو فرزند از مادر بیشتر تقلید می‌کند؛ زیرا تقلید یکی از روش‌های یادگیری اجتماعی مانند زبان و اجتماعی شدن است. از جهت آنکه تقلید و فراگیری فرزندان از مادر بیشتر است، تأثیر مادر بر تربیت فرزندان نیز بیشتر است؛ زیرا در این مرحله سنی الگوپذیری کودک بالا است، چنانکه گفته‌اند: «مادر در چند سال اول زندگی کودک، حکم محور را دارد». (نوابی نژاد، ۱۳۸۳: ۱۶)



کودکان کاغذ سفیدند که از والدین به‌ویژه مادر الگو می‌گیرند. چنانکه در روان‌شناسی داستان ملانی را ذکر کرده‌اند. ملانی هفت‌ساله در پاسخ به این سؤال که وقتی خوابت نمی‌برد به چه فکر می‌کنی؟ گفت: «به کت پوست و انگشتر الماس». در همین زمینه مادرش می‌گوید: «در شرکت ما به فروشندگانی که بیشترین فروش را بکنند، کت پوست و انگشتر الماس جایزه می‌دهند. بارها به دخترم گفته‌ام: «آه دوست نداری مامان یک کت پوست برنده شود؟» حالا می‌فهمم این جمله را بیش از حد تکرار کرده‌ام مثل اینکه بی‌آنکه متوجه باشیم ارزش‌هایی را به فرزندانمان منتقل می‌کنیم». (لیکونا، ۱۳۹۴: ۳۳۰)

بسیاری از ارزش‌ها همین‌گونه منتقل می‌شود. ازاین‌رو بسیاری از مادران را می‌شناسم که به دلیل عدم موفقیت در زندگی زناشویی خود، چنان دخترانشان را شستشوی مغزی داده و از مردان هیولای وحشتناکی در ذهن دختر نوجوان یا جوان خود خلق کرده‌اند که دختر جوان با پانهادن به زندگی زناشویی، دچار بحران و ناسازگاری می‌گردند. چنانکه این نکته را روان‌شناسی تأیید کرده و گفته‌اند: «این‌گونه فرزندان که همیشه توسط والدین خود و مخصوصاً مادر، تحت تأثیر القای غلطی قرار می‌گیرند، مردان را خشن‌تر یا بی‌رحم‌تر، غیرقابل اعتماد، سودجو و... می‌شمارند. زمانی که حاضر به زندگی با آنان نیز می‌شوند، اگر مشکلی هم نداشته باشند، باز همان ذهنیات اجازه نمی‌دهد که با خوش‌بینی و عینک درست‌بینی، به شوهرشان نگاه کنند». (اوکانر، ۱۳۸۷: ۲۱۴)

مادر با ارتباط نزدیکی که با فرزندانش دارد، هم می‌تواند الگوی خوبی برای فرزندانش باشد، هم می‌تواند الگوی بد؛ زیرا مادر از نخستین لحظات انعقاد نطفه با انسان است و روابط نوزاد با مادر نخستین روابط جسمانی و اجتماعی آدمی است. دامن مادر نخستین جهان کودک است و در ایجاد دید او نسبت به جهان بسیار مؤثر است. به باور روانکاوان بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به کودک باعث پیدایی «خود» ضعیف در وی می‌شود، ولی تربیت صحیح که با نظم و انضباط متناسب همراه باشد، کودک را دارای «خود» قوی و اراده‌ای محکم پرورش می‌دهد. (ستوده، ۱۳۹۵: ۹۳)



معمولاً به دلیل الگوبرداری، یادگیری، رابطه فراوان فرزندان با مادر و تأثیر هم‌نشینی، بسیاری از فرزندان از لحاظ خلق و منطق، شبیه‌ترین کسان به مادرشان هستند. حتی الفاظی که به کار می‌گیرند، حرکاتی که در هنگام عصبانیت و خوشحالی به کار می‌برند، مانند مادرشان است. بنابراین اگر مادر تربیت‌شده باشد، مهم‌ترین عامل تربیت برای فرزندان است، ولی اگر مادر تربیت‌نشده باشد، مهم‌ترین مانع تربیت برای دیگر نهادهای تربیتی است؛ زیرا مادر مقدس است و عمیق‌ترین و محکم‌ترین روابط عاطفی را با فرزندان دارد و رفتارش نیز مانند خودش برای فرزندان مقدس است. افزون بر اینکه مادر به تعریف روان‌شناسی، یکی از بارزترین معنای محیط است که فرزندان از او رنگ می‌گیرند.

۳. الگوهای قرآنی

قرآن کریم در سوره تحریم دو نفر از زنان را الگو و مثل خوبی و دو نفر را هم در مقابل آن دو به عنوان الگو و مثل بدی یاد می‌کند. وقتی در این چهار نفر به دقت بنگریم یکی از آثارش در تربیت فرزند آشکار شده است.

۳-۱. الگوهای مثبت

خداوند دو تن از زنان (همسر لوط و همسر نوح) را الگوی بدی و دو تن از زنان را الگوی ایمان، پاکی و خوبی برای همه عالم معرفی کرده است:

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كَتَبَ وَ كَانَتْ مِنَ الْقَائِمِينَ (تحریم: ۱۱-۱۲) و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت بساز و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!» و همچنین به مریم دختر عمران که دامن خود را پاک نگه داشت و ما از روح خود در آن دمیدیم؛ او کلمات پروردگار و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود.



در آیات بالا دو تا الگوی مقدس را معرفی می‌کند که هر دو الگوی پاکی و سلامت روح و ایمان بودند یکی همسر فرعون که در خانه شاخ کفر می‌زیست و برخلاف او ایمان آورد، دیگری حضرت مریم مادر حضرت عیسی که پاک زیست و فرزندی مانند حضرت عیسی را تربیت کرد که به مقام پیامبری رسید. مادر حضرت مریم زن پاکی بوده است که وقتی مردم مریم را با کودکش می‌بینند و احساس می‌کنند حضرت مریم کار بدی انجام داده است، به این نکته توجه می‌کنند که مادرت زن بدکاره نبود پس تو چرا چنین کردی: «يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعْيًّا» (مریم: ۲۸) ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود [این طفل را از کجا آورده‌ای؟].

این نشان می‌دهد که نقش والدین تربیت فرزند، حتی آن زمان هم در میان مردم امر پذیرفته شده بوده است؛ زیرا استدلالشان این است که پدر و مادرت هر دو انسان‌های پاک و خوب بودند.

همسر فرعون نیز که خود فرزندی نداشت، مدتی حضرت موسی را تربیت کرد. چنانکه فرعون وقتی می‌خواست خوبی‌هایش را برای حضرت موسی یادآوری کند، می‌گوید: «أَلَمْ نَرْبِكْ فِينَا وَلِيدًا وَلِئْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ»؛ (شعراء: ۱۸) آیا به هنگام کودکی نزد خود پرورش ندادیم و تو چند سال از عمرت را در میان ما نگذرانیدی؟

آسیه همسر فرعون در نگه‌داری حضرت موسی نقش مهم داشت که حتی باعث شد حضرت موسی از شر فرعون در امان باشد. چنانکه بسیاری از مفسران این داستان را آورده‌اند: هنگامی که حضرت موسی کودک خردسالی بود و فرعون او را در آغوش گرفت، ریش فرعون را کند. فرعون از این اتفاق خشمگین شد و می‌خواست موسی را بکشد که آسیه مانع شد و گفت: او را نکش که کودک خردسالی است و عقل ندارد و علامت جهلش این است که میان دَرّ و آتش تمیز نمی‌دهد. فرعون دستور داد دَرّ و آتش آوردند و پیش روی موسی نهادند. موسی می‌خواست دَرّ را بردارد، ولی جبرئیل مانع شد و او آتش را برداشت و در دهان گذاشت و زبانش سوخت. (طبرسی، ۱۳۶۰، ۱۶: ۲۱)

افزون بر آن تأثیر مادر را در دو نمونه ایمان و تقوای فرزندان حضرت یعقوب نیز می‌توان دید. حضرت یوسف و بنیامین دو برادر بسیار باتقوا بودند که در دامن یک مادر، بزرگ شده بودند؛ اما نه برادر دیگر از مادر دیگری بودند. این تفاوت مادران، خود را در فرزندانشان نشان داد. آن نه برادر حتی به پدر بی‌احترامی می‌کردند و به او نسبت گمراهی می‌دادند، آن هم پدری که معصوم بوده و هیچ لکه گناهی بر دامنش ننشسته است. قرآن می‌فرماید:

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ (یوسف: ۸) هنگامی که (برادران) گفتند: یوسف و برادرش [بنیامین] نزد پدر، از ما محبوب‌ترند؛ درحالی که ما گروه نیرومندی هستیم. مسلماً پدر ما در گمراهی آشکاری است.

اینکه خداوند با کلمه قالوا (گفتند) آورده، به معنای آن است که این‌ها همه باور داشتند که پدرشان در گمراهی به سر می‌برد؛ زیرا حضرت یعقوب دو فرزندش حضرت یوسف و بنیامین را دوست داشت، درحالی که حضرت یعقوب پیامبر بود و دوست داشتش نیز بی‌علت نبوده است. حضرت یوسف و بنیامین از مادری بودند که بر اثر هم‌نشینی با آن مادر نزد خداوند و پدر به مقام‌های بالا رسیدند. حضرت یوسف هم به نبوت نائل گشت، هم مانند برادرش (بنیامین) محبوب پیامبر خدا شد. در داستان ایمان آوردن قوم فرعون نیز تأثیرپذیری از مادر را می‌توان مشاهده کرد چنانکه مفسران از آیه ذیل استفاده کرده‌اند:

فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِّنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ... (یونس: ۸۳) از بیم آزار فرعون و مهران قوم او، جز گروهی از آن‌ها به موسی ایمان نیاوردند.

علامه طباطبایی گفته است: ضمیر در کلمه «قومه» به فرعون برمی‌گردد و معنای آیه این است: فرعونیان به موسی ایمان نیاوردند مگر ذریه‌ای از قوم فرعون و آن ذریه‌ای که از قوم فرعون ایمان آوردند، مادرانشان از بنی اسرائیل و پدرانشان از نژاد قبطی بودند. ذریه نامبرده راه مادران را پیش گرفته و به موسی ایمان آوردند. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۰: ۱۶۳)



با توجه به نمونه‌های یادشده، می‌توان به دست آورد که مادران نقش بسیار برجسته در تربیت فرزند دارند و مهم‌ترین الگوی خانواده موفق، مادران خانواده‌اند که تأثیر بسیار شگرف در تربیت فرزندان دارند. از این رو مردم نیز وقتی فرزندی را می‌بینند که باعث افتخار است، می‌گویند: درود بر آن شیری که خورده است؛ چنانکه پروین اعتصامی نیز می‌سراید:

دامن مادر نخست آموزگار کودک است طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری
(اعتصامی، ۱۳۷۲: ۲۳۶)

۲-۳. نمونه‌های منفی

خداوند در کنار دو الگوی مثبت، دو نمونه از مادرانی را ذکر کرده است. چنانکه قرآن فرموده است:

صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يَغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ؛ (تحریم: ۱۰) خداوند برای کسانی که کافر شده‌اند، به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است. آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آن‌ها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می‌شوند.

قرآن به آن دو نسبت خیانت می‌دهد (فَخَانَتَاهُمَا). البته معنای خیانت همسران دو پیامبر، به معنای بی‌عفتی نیست، بلکه منظور از خیانت همسر لوط و همسر نوح، این بود که با دشمنان آن دو پیامبر همکاری می‌کردند و اسرار خانه‌شان را به دشمن می‌سپردند. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ۲۴: ۲۹۸) یا اینکه همسر نوح دعوت حضرت را انکار و اظهار نفاق می‌کرد، به شوهرش نسبت جنون می‌داد و همسر لوط ورود مهمانان به خانه لوط را به مردم خبر می‌داد و آنان را بر رفتار زشت و شنیع ترغیب می‌کرد. (حسینی همدانی، ۱۴۰۴، ۱۶: ۴۶۸) یا اینکه همسر نوح افرادی را که



مخفیانه و به دور از چشم بت پرستان به حضرت نوح ایمان آورده بودند، به بت پرستان معرفی می‌کرد و باعث آزار نوح و مؤمنان می‌شد. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲، ۲: ۲۹۲) خداوند در آیات یاد شده، دو الگوی کافر را معرفی می‌کند که هر دو در خانه پیامبران و بندگان صالح خدا زندگی می‌کردند. یکی همسر نوح که کفر ورزید و به دلیل تأثیری که مادر بر فرزند دارد، فرزند نوح نیز با کافران همراه شد. خداوند از یادآوری الگوی نامقدس، می‌خواهد این پیام را بدهد که مادر در تربیت فرزند آن قدر تأثیر دارد که سخن و دعوت پیامبری مانند حضرت نوح در او تأثیر نمی‌گذارد.

همسر حضرت لوط و حضرت نوح دو تن از کسانی بودند که در خانه پیامبر زندگی می‌کردند، ولی نه تنها هدایت نشدند، بلکه مهم‌ترین مانع تربیت افراد مستعد می‌شدند. از این رو باید خود را مستعد تربیت و هدایت ساخت و گرنه حتی پیامبر خدا نمی‌تواند کاری کند؛ زیرا اصل مبنای تربیت و هدایت اختیار انسان است، به تعبیر زیبای سعدی:

شمشیر نیک از آهن بد چون کند کسی ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس
باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس
در ادامه می‌سراید:

زمین شوره سنبل بر نیارد درو تخم و عمل ضایع مگردان
نکوئی با بدان کردن چنان است که بد کردن به جای نیک مردان

(سعدی، ۱۳۷۵: ۸۱)

باران که رحمت الهی است و در همه جا باعث سرسبزی می‌شود، ولی در زمین نامساعد باعث رشد شوره‌زار می‌گردد؛ چنانکه همسر نوح با فرزندش نیز همین کار را کرد و در خانه وحی فرزندش را گمراه ساخت. همسر نوح نه تنها خود و فرزندش را تربیت بد کرد، بلکه از تربیت شدن دیگران نیز جلوگیری کرد و حضرت نوح بسیار آزار داد؛ زیرا بدترین شکست برای مربی آن است که در تربیت کردن شکست بخورد. هیچ کس به اندازه فرد درون خانه در شکست یا پیروزی انسان نقش مهم ندارد. یک



زن به اندازه یک لشکر در پیروزی و شکست شوهرش برد دارد.

گاهی موانع و عدم قابلیت تربی، سبب شکست مربی می‌شود، گاهی مانع دیگری سر راه به وجود می‌آید که در هردو حال مربی احساس ناامیدی می‌کند، چنانکه حضرت نوح از این شکست در پیشگاه حضرت حق می‌نالد خداوند نخست داستان تربیت نشدن قوم نوح را بیان می‌کند:

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ؛ (قمر: ۹) پیش از آن‌ها قوم نوح تکذیب کردند، (آری) بنده ما (نوح) را تکذیب کرده و گفتند: او دیوانه است! و (با انواع آزارها از ادامه رسالتش) بازداشته شد.

آنگاه سخن حضرت نوح را بیان می‌کند که چگونه از مغلوب شدنش در برابر تربیت ناپذیری قومش می‌نالد و از خداوند کمک می‌خواهد:

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ» (قمر: ۱۰)؛ پس پروردگارش را خواند که من مغلوب شده‌ام [و از ستم و زورگویی آنان دل‌تنگم] بنابراین انتقام [مرا از اینان] بگیر. بنابراین از جمله کسانی که به راحتی برای تربیت مربی مانع ایجاد می‌کنند، مادران هستند؛ زیرا سخن مادران برای فرزندان قابل قبول است و خودشان به عنوان الگوی مقدس شناخته می‌شوند. این سخن تنها در مورد همسر نوح و لوط مصداق ندارد، بلکه در جامعه فراوان وجود دارد و هر مادری می‌تواند این ویژگی را داشته باشد که در جوامع کنونی نیز فراوان است. از جمله چیزهایی که از داستان همسر لوط و همسر نوح استفاده می‌شود آن است که مادر می‌تواند مانع تربیت شود به خصوص در موارد ذیل:

۱. ناهماهنگی میان والدین در نحوه تربیت فرزندان: گاهی به دلیل ناهماهنگی میان همسران در تربیت فرزند، مادران به صورت غیرمستقیم و محبت بی جا فرزندان را به کارهای بد تشویق می‌کنند و مانع تربیت می‌شوند. نمونه‌اش پدری است که برای ترک اعتیاد فرزند، او را در تنگنا قرار داده بود؛ اما مادر از روی دلسوزی برای فرزند معتادش پول مواد تهیه کرده و پنهان از پدر به او کمک می‌کرد. کار به جایی رسید که فرزندش تبدیل به یک معتاد تمام‌عیار شد. تنها دلیلش این بود که فرزند پیش مادر



التماس می‌کرد و او در برابر التماس فرزند مقاومت نمی‌توانست و در نتیجه فرزندش را با دستان خود بدبخت کرد و مانع تربیت پدر شد. در نهایت پدرش به تربیت پسر موفق نشد؛ زیرا میان والدین ناهماهنگی وجود داشت.

۲. اختلاف بین همسران: گاهی به دلیل اختلاف موجود میان پدر و مادر، هر کدام می‌خواهند فرزندان را به سمت خود بکشانند. در این صورت والدین به نحوی متوسل به رشوه دادن به فرزندان می‌شوند. البته مادران بیشتر به این کار دست می‌زنند و فرزند از این موقعیت سوءاستفاده کرده و با در اختیار داشتن پول و امکانات، سبب می‌شود که فرزند به کارهای خلافی مانند اعتیاد، خوش‌گذرانی‌های غیرمنطقی و... رو آورد. در این جهت مادران موفق‌ترند؛ زیرا هم از نظر عاطفی به فرزندان نزدیک‌تر هستند، هم در مواردی رفتارشان از روی احساسات است نه تفکر و آینده‌نگری، چون فرزندان هم در برخی از شرایط سنی خوب و بد را درک نمی‌کنند و قضاوتشان از روی احساسات است و به سمت مادر گرایش می‌یابند. این امکانات را از لطف و محبت مادر می‌دانند و زمانی متوجه می‌شوند که فرصت گذشته و بدبخت شده‌اند. در این صورت پدری که خوبی فرزندش را می‌خواهد و کمتر امکانات در اختیار او قرار می‌دهد و او را امر و نهی می‌کند، آدم بد و بی‌رحم جلوه می‌کند، ولی مادر در کوتاه‌مدت دلسوز به نظر می‌آید و سخنان پدر خنثی می‌شود؛ زیرا مادر از روی دشمنی و مخالفت با همسرش، پدر را تخریب کرده، مانع تربیت فرزند گشته و او را قربانی کرده است.

۳. الگوی بد بودن مادر: جای شکی نیست در اینکه مادران محبوب فرزندان‌شان هستند. گاهی همین الگوهای نادرست، سبب تربیت نادرست می‌شوند. چنانکه پدری که از او خواسته بودم مشکلاتش را مکتوب کند، نامه‌ای تلخی برایم نوشته است. وی در بخشی از نامه‌اش می‌نویسد:

همسرم خیلی بداخلاق است. او کسی بود که در برابر پدرش می‌ایستاد و بی‌احترامی می‌کرد؛ اما من عاشقش بودم. پس از گذشت مدت کوتاهی به من بی‌احترامی می‌کرد و به هر بهانه‌ای دعوا راه می‌انداخت. به این صفاتش توجه نکردم



و به راحتی گذشتم و با او ازدواج کردم، ولی اکنون به حدی در جهت دادن فرزندم مؤثر است که پسرم دقیقاً همان کارها را انجام می‌دهد که همسر من با پدرش انجام می‌داد. گاهی کاری که من نکرده‌ام به من نسبت می‌دهد، تهمت می‌زند وقتی از خواب بلندش می‌کنم تا نماز بخواند، به من تهمت می‌زند و داد بیداد می‌کند. مادرش دقیقاً همین کارها را می‌کرد و من معتقدم در این برنامه‌ها مادرش نقش بسیار برجسته دارد.

در این زمینه نمونه‌های فراوان وجود دارد. مادر اگر بد شود، نه تنها همکار مرد نیست، بلکه مانع تربیت فرزندان هم می‌شود؛ زیرا سخنان و گفتار مادر بر فرزندان تأثیر دارد و حتی می‌تواند تمام زحمات مربی را خنثی سازد، فرزندان را در مقابل پدر قرار دهد و آنان را نسبت به پدر بدبین سازد. مادر می‌تواند جنبه‌های مثبت پدر را کمرنگ و جنبه‌های منفی او را پررنگ سازد و فرزند را در برابر پدر بشوراند و نقش او را نادیده بگیرد. در حالی که پدر این توانایی را در برابر مادر ندارد یا خیلی کم این توانایی را دارد.

بر اساس الگوگیری شخصیت، اگر مادری نسبت به پدرش بدبین باشد یا پدرش را آدم بدی بداند، این نگرش از باب مشاهده و تقلید، ممکن است به فرزندان او منتقل شود و فرزندان این زن نیز نسبت به پدر خودشان چنین نگرشی پیدا کنند. مادران در جهت مثبت نیز همین تأثیر را دارند که در جای خود بررسی شد.

نتیجه‌گیری

تربیت روانی - اجتماعی شامل دگرگونی‌های مربوط به شخصیت، هیجان‌ها و روابط با دیگران می‌شود. یکی از ساحت‌های تربیتی از دیدگاه روان‌شناسی و اسلامی تربیت روانی - اجتماعی است. در این میان مادر نقش مهم‌تر از پدر دارد که از جمله مهم‌ترین نقش‌های مادر را می‌توان در زمینه‌های زیر به حساب آورد:

۱. جامعه‌پذیری: از آنجاکه کودک همواره با مادر سروکار دارد، در فراگیری ارزش‌های اجتماعی و پایبندی به آن به‌صورت مستقیم از مادر تأثیر می‌پذیرد.



۲. الگوگیری اجتماعی (تقلید): آلبرت آندورا، تئوری پرداز یادگیری اجتماعی، باور دارد: روش الگوگیری در تربیت و درمان بسیاری از بیماری‌ها مؤثر است. در این روش رفتار درمان‌گر، مراجع را با الگوی رفتاری مناسب مواجه می‌کند تا مراجع، اعمال و رفتار الگوی موردنظر را از راه تقلید بیاموزد. در این فرایند تقویت اعمال تقلیدشده و تمرین و تکرار آن‌ها به یادگیری خصیصه‌های رفتاری منظور، منجر می‌شود. این روش کاربرد بیشتری نسبت به تقویت و تنبیه دارد چنانکه گفته‌اند: تقلید، - امروزه در روان‌شناسی بالینی به آن الگوبرداری یا یادگیری مشاهده‌ای می‌گویند - مکانیسم بسیار مهمی در شکل‌گیری رفتار انسان است.

۳. مادر مهم‌ترین الگوی اجتماعی: مادر یکی از الگوهای است که هم مقدس است، هم با کودک همواره سروکار دارد و می‌تواند الگوی خوبی یا بدی برای فرزند باشد. به‌ویژه در بخش روابط اجتماعی و رابطه با جنس مخالف و همسر آینده‌اش؛ زیرا کودک مادر را به‌عنوان الگوی مناسب موردتوجه قرار می‌دهد. این نکته هم از روان‌شناسی استفاده می‌شود هم از آموزه‌های اسلامی.

۴. الگوهای قرآنی: با توجه به نمونه‌های یادشده در متن مقاله، می‌توان به دست آورد که مادران نقش بسیار برجسته در تربیت فرزندان دارند و مهم‌ترین الگوی خانواده موفق، مادران خانواده‌اند که تأثیر شگرفی در تربیت فرزندان دارند.

فهرست منابع

قرآن کریم، (۱۴۱۵ ق)، ترجمه محمد مهدی فولادوند.

۱. آزاد، حسین، (۱۳۸۴)، آسیب‌شناسی روانی، تهران: بعثت.
۲. استیفن آر، کاوی، (۱۳۷۶)، هفت گام به سوی کامیابی، (ترجمه: محسن اشرفی و دیگران)، تهران: نشر نی.
۳. اعتصامی، پروین، (۱۳۷۲)، دیوان پروین، به کوشش: قادر شاسب، تهران: تلاش.
۴. اوکانر، داگمار، (۱۳۸۷)، زندگی موفق زناشویی و جنسی با همسر خود، (ترجمه: قدیر گل‌کاریان)، تهران: طلایه.
۵. بالدوین، تیموتی تی و بامر، ویلیام و روبین، رابرت اس، (۱۳۹۴)، توسعه مهارت‌های مدیران: مواردی که مدیران بزرگ می‌دانند و به آن عمل می‌کنند، (ترجمه: سید مهدی الوانی و عباس ابراهیمی و علی جمالی)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۶. برک، لورا ای، (۱۳۹۰)، روان‌شناسی رشد ۱ (از لقاح تا کودکی)، (ترجمه: یحیی سید محمدی)، چ، هجدهم، تهران: ارسباران.
۷. برنایس لات و دیگران، (۱۳۷۵)، کتاب مبانی روان‌شناسی اجتماعی (۲)، (ترجمه: جواد طهوریان و محمد تقی منشی)، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.
۸. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، (۱۳۶۶)، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، (تحقیق و تصحیح: مصطفی درایتی)، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۹. جفری پی، داگلاس ای، برنستاین و یکی پرز، (۱۳۹۰)، مقدمه‌ای بر روان‌شناسی بالینی، (ترجمه: مهرداد فیروز بخت)، تهران: ارسباران.
۱۰. حسینی همدانی، سید محمد، (۱۴۰۴ ق)، انوار درخشان، (تحقیق: محمدباقر بهبودی)، تهران: کتاب‌فروشی لطفی.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۳)، فرهنگ دهخدا، تهران: انتشارات و چاپ دانشگاه تهران،





۱۲. ستوده، هدایت اله، (۱۳۹۵)، روان‌شناسی اجتماعی، تهران: آوای نور.
۱۳. سعدی، مشرف‌الدین مصلح، (۱۳۷۵)، کلیات اشعار، (تصحیح: محمد علی فروغی)، تهران: نشر طلوع.
۱۴. سیف، سوسن و دیگران، (۱۳۸۹)، روان‌شناسی رشد (۱)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۵. شاملی، عباس‌علی و دیگران، (۱۳۹۳)، نظام‌نامه تربیتی، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص).
۱۶. شعبانی، حسن، (۱۳۹۴)، مهارت‌های آموزشی و پرورشی ۱، چ، بیست و هشتم ویرایش سوم، تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۷. شولتز، دوان پی و شولتز، سیدنی آلن، (۱۳۸۴)، تاریخ روان‌شناسی نوین، (ترجمه: علی اکبر سیف و دیگران)، چ، هفتم، تهران: نشر دوران.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، (ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی)، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۶۰)، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، (تحقیق: رضا ستوده. ترجمه: گروهی از مترجمان)، تهران: فراهانی.
۲۰. طریحی، فخرالدین، (۱۴۰۹ ق)، مجمع‌البحرین، (تحقیق: سید احمد الحسینی)، تهران: مکتب نشر الثقافة الاسلامیة.
۲۱. فردانش، هاشم، (۱۳۹۰)، مبانی نظری تکنولوژی آموزشی، چ، دوازدهم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۲۲. کراهه، باربارا، (۱۳۹۰)، پرخاشگری از دیدگاه روان‌شناسی اجتماعی، (ترجمه: محمدحسین نظری نژاد)، تهران: انتشارات رشد.



۲۳. کراولی، آنجلا، (۱۳۸۴ / ۲۰۰۶ م)، *Oxford Elementary Lear's Dictionary*، تهران: مؤسسه کتاب آزاد.
۲۴. کرومبولتز، جان، دی؛ و کرومبولتز، هلن، بی، (۱۳۷۶)، *تغییر دادن رفتارهای کودکان و نوجوانان*، (ترجمه یوسف کریمی)، تهران: مؤسسه انتشارات فاطمی.
۲۵. کریمی، یوسف، (۱۳۹۳)، *روان شناسی شخصیت*، چ نوزدهم، تهران: مؤسسه نشر ویرایش.
۲۶. کوئن، بروس، (۱۳۹۳)، *مبانی جامعه شناسی*، (ترجمه: غلام عباس توسلی و رضا فاضل)، چ، بیست و ششم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت).
۲۷. پژوهشکده باقرالعلوم، (۱۴۲۵ ق)، *موسوعة کلمات الإمام الحسین*، قم: انتشارات اسوه.
۲۸. لیکونا، توماس، (۱۳۹۴)، *روان شناسی رشد: چگونه فرزندان خوب تربیت کنیم*، (ترجمه: مهدی قراچه داغی)، تهران: انتشارات دایره.
۲۹. مک درموت، یان و جاگو، وندی، (۱۳۸۶)، *روان شناسی موفقیت NLP*، (ترجمه: رضا جمالیان)، تهران: انتشارات نسل نو اندیش.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۸۲)، *مثال های زیبای قرآن*، قم: انتشارات نسل جوان.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، (۱۳۶۸)، *تفسیر نمونه*، چ بیست و یکم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۳۲. میلتن برگر، ریموند جی، (۱۳۹۴)، *شیوه های تغییر رفتار*، (ترجمه: علی فتحی آشتیانی)، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها (سمت).
۳۳. نوابی نژاد، شکوه، (۱۳۸۳)، *سه گفتار درباره راهنمایی و تربیت فرزندان*، چ هشتم، تهران: انجمن اولیا و مربیان.

۳۴. نیک گهر، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، *مبانی جامعه‌شناسی*، چ، اول، تهران: انتشارات توتیا.

۳۵. وندر زندن، جیمز ویلفرید، (۱۳۸۵) *روان‌شناسی رشد (۱ و ۲)*، (ترجمه: حمزه گنجی)، تهران: نشر ساوالان.